

سید محمدعلی جمال زاده
ژنو، روز میلاد مسیح سال ۱۹۶۷ میلادی
۳ دی ۱۳۴۶

شب میلاد مسیح (گریستهاز)

« ای شب آرام ، ای شب قدسی ... »

امروز که این سطور را مینویسم روز میلاد مسیح است و در تمام کسره
ارض تقریباً از هر خانواده و کانون اجاق مسیحی مذهب آواز معروف « ای شب
آرام ، ای شب قدسی » و یا ترانه « ای صنوبر ، ای صنوبر سرسبز » بلند است
و در هر خانه و کلبه ای و حتی در بسیاری از خانه ها و منازعه های طهران خودمان
و شاید بعضی از شهرهای دیگرمان درخت صنوبر را با چراغها و شمعها و
حلقه ها و زنجیره های رنگارنگ و برف مصنوعی و خورشیدها و ستاره های
نورافشان مزین ساخته اند و دور آن حلقه بسته اند و با شادمانی روحی و مسرت
تام و تمام و احترام بسیار دسته جمعی بخواندن آوازا و تصنیفهای مخصوص
مشغولند و این شب را زیباترین و پاکترین شبهای سال و عمر بشمار می آورند.
عجب آنکه ما ایرانیان هم از زمانهای قدیم شب یلدا را با تشریفات
مخصوصی از سایر شبها ممتاز میسازیم و شعرای ما قرنهایست که بصد زبان از
درازی و سیاهی شب یلدا و از شباهت آن با گیسوی دراز و شب فام یار سخن رانده اند
و عموماً بی خیرند که این کلمه « یلدا » (در زبان عبری یا آرامی) درست بهمان
معنی میلاد و تولد است و ازینرو میتوان احتمال داد که بمناسبت همین میلاد
حضرت مسیح (حالا کار نداریم که از لحاظ تاریخ آیا واقعاً حضرت مسیح -
یا مهر و میترا - درین شب بدنیا آمده است یا نه) ما ایرانیان نیز بدون آنکه

(۱) این مقاله با پاره ای دگرگونیها بقلم نگارنده سابقاً در شماره بهمن

۱۳۴۲ «مجله کاوه» مطبوعه مونیخ (آلمان) بچاپ رسیده است. (ج)

خود واقف و آگاه باشیم و یا بدانیم که این رسم از چه عهد و چه دورانی در میان ما متداول گردیده است شب میلاد را تا حدی جشن میگیریم و در زیر - کرسی چنانکه مرسوم است هندوانه و آجیل میخوریم (منتها بادوسه روزی پیش و پس از لحاظ تقویم که آن نیز شاید از نتیجه تغییر تقویم در دورانهای گذشته بوجود آمده باشد) .

در هر صورت اکنون (مثل هر سال) چندین روز است که از جلو هر مغازه و مهمانخانه و قهوه خانه و رستوران و اداره ای که گذشته ام همین آوازه های دلنشین که روح را پاک و روشن و سرتاپای وجود را از وجد و نشاط لبریز میسازد بگوشم رسیده است. در کوچه ها و میدانها درختهای صنوبر بزرگ با چراغها و شمعها گذاشته اند و در حقیقت شهر را چراغان کرده اند. از همین آوازه ها که برآستی نعمه ملکوتی بدنیا آمدن حضرت مسیح یعنی نور و روشنائی و حقیقت و عشق و روح القدس و روح الله است ملیونها صفحه گرامافون ساخته اند و آواز خوانهای معروف و نوازندگان مشهور صدها و هزاران بار آنها را خوانده و نواخته اند و در این ایام و لیلیالی هر کس رادیو و تلویزیون دارد آنها را دیده و شنیده است و رویهمرفته میتوان گفت که در سرتاسر ربع مسکون در هر جا مردهی مسیحی مذهب باشد همین آوازه ها و ترانه ها را میشوند و آدم زباندار و نسیبه باسوادی پیدا نمیشود که همچنانکه ما مسلمانها نماز و فاتحه را از برداریم و محترم میشماریم این آوازه ها را نداند و نخواند .

اگر شعر را زبان حال عناصر نخبه و برگزیده و دست چیده هر ملت و قومی یعنی مردم کاملتر و فاضلتر و حساس تر بدانیم لاجرم تصنیف و ترانه و این گونه اشعار همگانی بلاشک زبان حال قاطبه آن مردم و حتی بینوا ترین و از لحاظ معنی و معرفت تهیدست ترین افراد آن بحساب میآید و اگر بخواهیم بدانیم که قوم و جماعتی چگونه فکر میکند و چه آرزوها دارد و در طلب چیست و چه میخواهد و چه میگوید و چه میجوید یکی از بهترین راهها برای جواب دادن باین سؤال همانا رسیدگی و تحقیق و تأمل درباره ترانه ها و تصنیفها و آوازه های ساری و جاری در بین مردم است.

در آلمان و مراکز آلمانی نشین و آلمانی زبان از تمام این آوازه‌های مربوط به میلاد مسیح (آلمانها آنرا وایه ناخت یعنی شب مقدس میخوانند) آواز معروف «ای شب آرام، ای شب قدسی» است که تصور نمیکند احدی در میان مردم آلمانی زبان پیدا شود که آنرا نداند و نخواند و از بر نداشته باشد و راستی خوشا بحال آن کسی که سازنده این آواز و این موسیقی است و حقا که جادار دارد او را زنده جاوید بدانیم.

اکنون باید دید این آواز را کی ساخته است و تاریخ و کیفیت آن از چه قرار است. گوش بدهید تا برایتان حکایت نمایم:

مدتها در فرنگستان (اعم از اروپا و یا امریکا) خیال میکردند که سازنده آواز «ای شب آرام، ای شب قدسی» مجهول است و کسی او را نمیشناسد و هر کس بوده محو و فراموش گردیده است اما امروز در نتیجه تحقیقات دامنه دار خوشبختانه نام او هم محل تولد و تاریخ تولد و زیست او معلوم و روشن گردیده است و خلاصه آن ازین قرار است که برایتان در ذیل نقل مینمایم:

در سال ۱۸۱۸ میلادی یعنی درست ۱۵۰ (صد و پنجاه) سال پیش از این زمستان سختی بود و برف زیادی زمین و زمان را پوشانده بود و دو دهکده یا قصبه یکی بنام «آرنسدورف» و دیگری «اوبرن دورف» که در میان سرحد آلمان و اطریش در جنوب ایالت بایرن آلمانی که فرانسویها باوی بر میخوانند واقع بود از هرسو بریده شده و هفته‌ها میگذشت که رفت و آمد قطع گردیده بود. اهالی آن دو دهکده در کلیسا جمع شده بودند و در حقیقت احیا گرفته بودند و کشیش آنها موسوم به پاتریوسف مهر (بامیم پیش‌دار) برایشان موعظه میکرد وقتی وعظ پبایان رسید چنانکه مرسوم است ارگ کلیسا که در واقع پیانوی بزرگی است از فلز و بیشتر اختصاص بمعابد و کلیساها دارد بنای نواختن را نهاد ولی ناگهان صدایش برید و خفه شد و احتمال دادند که موشی داخل دستگاه آن شده و سیمها و لوله‌ها را برهم زده است و بهمین سبب خاموشی اسفناکی جای آن نعمات روح پرور را گرفت و مایه تلخکامی کشیش بیچاره و اهالی گردید و آن محفل دلپذیر بصورت مجلس عزای درآمد. بدبختانه در تمام آن دو -

دهکده نیز بجزیک گیتار که تعلق با آموزگار دبستان داشت هیچ اسباب موسیقی دیگری وجود نداشت.

صاحب این گیتار منحصراً بفرورد جوانی بود موسوم به فرانس کوورگروبر^۱ که معلم مکتب مشترک آن دودهکده بود و با کشیش سابق الذکر دوست بود. هر دو اهل موسیقی و آواز و شعر دوست بودند و چون دیدند که ارگ کلیسا خراب شده و اصلاح پذیر نیست و در هر صورت برای شب میلاد که در پیش بود حاضر نخواهد گردید بسیار غمزه بودند و پس از گفت و شنود و صلاح اندیشی بسیار قرار بر این نهادند که کشیش آواز ساده و کوتاهی بسازد و آموزگار جوان در شب میلاد در کلیسا با آواز دسته جمعی اهالی دهکده ها با گیتار خود همراهی نماید. بنا شد که آموزگار اول موسیقی و آهنگ آواز را بکمک گیتارش بسازد و حاضر سازد و سپس کشیش اشعار آنرا بگوید. کار این دیوار غار آهسته مانند برفی که از آسمان میبارد و زمین را در زیر شهبال سفید و نرم خود میگرفت پیشرفت میکرد. بدون آنکه دیگران از کار آنها باخبر باشند قسمت اول آواز ساخته شد. ترجمه ایات اول آن بفارسی بسیار نارسا و عاری از کیفیت و حال از این قرار میشود :

«ای شب آرام، ای شب قدسی، همه چیز و همه کس در خوابند و تنها این دوهمسر محبوب بسیار مقدس^۲ بیدارند. تو ای کودک دلفریب با آن موهای پر پیچت در آغوش آرامش آسمانی بخواب، بخواب در آرامش آسمانی.»

آنگاه شب میلاد قرار رسید. شب ۲۴ ماه دسامبر ۱۸۱۸ میلادی است. روستائیان از زن و مرد و کوچک و بزرگ بالباسهای پاك و گرم در کلیسا جمع آمده اند و مؤمنین شمعها را روشن کرده اند و کشیش مشغول نماز رسمی و دعاست و از کتاب مقدس انجیل داستان تولد مسیح و فرود آمدن فرشتگان را از آسمان و فرا رسیدن منهای سه گانه^۳ (ایرانی) در آغل ساده ای که محل تولد عیسی مسیح است میخواند و اکنون درست بجائی رسیده است که بر حسب عادت و رسم

(۱) Franz Kauer - Gruher

(۲) مقصود حضرت مریم و حضرت یوسف نجار پدر ظاهری حضرت

مسیح است.

معمول سنوات وقرون باید صدای سازو آواز بلند شود و در زیر گنبد کلیسا بییچید و مؤذنه آمدن نجات دهنده را بگوش عالمیان برساند ولی افسوس که اهالی دو دهکده در آن کلیسای خاموش مأیوس و مغمومند و امید شنیدن چنین نعمه آسمانی را ندارند.

ناگهان معجزی که کسی منتظر آن نبود بحصول پیوست . صدای آواز کشیش و معلم جوان در زیر گنبد کلیسا منعکس گردید و نعمه دلنواز های شب آرام، ای شب قدسی... جانها را نوازش بخشید. صدای کشیش و آموزگار اول کوتاه ولرزان بود و کودک محجوبی را بخاطر میآورد که ترسان و بی صدا در مجلس بزرگان وارد گردد اما طولی نکشید که آواز اوج گرفت و معلم جوان گیتارش را نیز بصدا درآورد. هرگز دیده و شنیده نشده بود که کسی در کلیسا بغیر از ارگ ساز دیگری بنوازند و سازنده نیز بیمناک بود که مبادا حضار نپسندند و او را مورد سرزنش و ملامت قرار بدهند.

همه ساکت بودند و از احدی صدا در نمی آمد. ناگهان صدای ثالثی نیز بلند گردید. زنی بود روستائی که آواز خوبی داشت و بلا اختیار با کشیش و معلم همصدا شده آواز «ای شب آرام ، ای شب قدسی» را میخواند. صدای بلند و خوش آهنگی داشت و در همان دم صدای چهارمین هم بلند شد و بدنبال آن صداهای دیگر نیز بگوش رسید و کم کم تمام روستائیان از زن و مرد هم آواز شدند که :

«ای شب آرام ، ای شب قدسی...»
چند هفته ای از آن تاریخ گذشت. برف بند آمد و راهها باز شد. دهاتیها در صدد اصلاح ارگ کلیسای خود برآمدند و یک نفر موسیقیدان معروفی که در تعمیر ارگ تخصص داشت بدعوت مردم آن دوره وارد گردید . اسمش موراخربود. وی بمعلم گیتار زن گفت اگر آوازی داری بخوان تا ببینم کجای این ارگ خراب شده و محتاج ترمیم است. معلم بی پروا بخواندن آوازی که موسیقی آنرا خودش ساخته بود مشغول گردید و صدایش بلند شد که «ای شب آرام، ای شب قدسی...».

شنیدن این آواز موراخربسخت یکه خورد و با حال تأثر و تعجب پرسید

این آواز و آهنگ را نمی شناسم، عجب آواز دلنوازی است، آنرا که ساخته است. همینکه باو گفتند که شعرش را کشیش و موسیقی و آوازش را معلم جوان ساخته است از جا بلند شد و دست آنها را بشدت فشرد و تمجید و تبریک گفت و از اشعار و آواز یادداشت برداشت و دیری نپائید که آن اشعار و آن آواز در سرتاسر دهات و قصبات آن نواحی معروف گردید و کم کم اهالی اطیش و باویر و کشورهای دیگر آلمانی زبان با آن آشنا شدند و آنرا بادل و جان پذیرفتند و رفته رفته عالمگیر شد.

چیزی که هست مردم کم کم فراموش کردند که سازنده آن آواز کیست و کجا بوده و چه نام داشته است و حتی در سال ۱۸۴۰ در کتابها و فرهنگهای موسیقی نوشتند که سازنده این آواز مجهول است و عجب آنکه کشیش شاعر در سال ۱۸۴۸ وفات یافت و معلم سازنده آواز هم تا وقتی تار عمرش در هم شکست و از دنیا رفت ندانست که آهنگی که ساخته بود از مرزها گذشته و در اطراف و اکناف جهان چون آب حیات روان گردیده است. آیا امروز که در عالم دیگری است خبری یافته است، کی میداند.

«کس نامد آن جهان که آرد خبری و احوال مسافران بگوید چون شد»
 امروز «ای شب آرام، ای شب قدسی...» تقریباً بتمام زبانهای دنیا ترجمه شده است و در همه جا ورد زبانهاست و باصداها نوع از آلات موسیقی آنرا مینوازند.

در شب میلاد مسیح در تمام کلیساهای جهان ارگهای کوه پیکر بصدا در میآیند و آواز «ای شب آرام، ای شب قدسی...» را بگوش ساکنان کره ارض میرسانند و تنها در یک کلیسا است که در تمام دنیا بجای ارگ صدای گیتاری بلند میشود. خودتان لابد حدس میزنید که این کلیسا همان کلیسای دهکده هائی است که ذکرشان گذشت و در سال ۱۸۱۸ اولین بار در آنجا ترانه «ای شب آرام ای شب قدسی...» باواز گیتار خوانده شد.

این کلیسا امروز زیارتگاه بزرگ و مشهوری شده است و مسیحیان (وجه بسا غیر مسیحیان که دارای فهم و ذوق و شورند) از اطراف دنیا هر سال و هر ماه دسته دسته زیارت آن میروند و بنعمه همان گیتاری که پنجاه سال پیش در شب

میلاد آن معلم جوان دبستان ساز نمود اشعار ابوهوس کشیش دهکده را از نو زنده و زنده ترمینماید .

معلم ناهبرده در مدرسه دهکده برای شاگردان خود آغلی بیاد محلی که حضرت مسیح در آنجا بدنیا آمد ساخته بود که اهالی دهکده بیاس احترام او بدان دست نزده و بهمان صورت نگاه داشته‌اند و آن آغل نیز مانند کلیسای دهکده زیارتگاه خلائق مسیحی مذهب گردیده است. از آن گذشته اطاق کار معلم جوان را نیز که در همانجا آن آهنگ معروف را ساخته بود با عینک او و شمعی که از آن شب نیمسوخته باقی مانده است بهمان صورت نگاه داشته‌اند چنانکه گوئی صاحب اطاق همین الآن آنرا خاموش نموده و بیرون رفته است و الساعه بر خواهد گشت. آرامگاه او در قبرستان دهکده اطریشی او پرندورف زیارتگاه جوانان و بخصوص شاگردان مدارس گردیده و جوانان و عشاق از اطراف بزیارتش می‌آیند. زبان حال آن کشیش خدا بیامرزد و این جوان معلم روزگاران دراز در گوش جان زایرین خواهد گفت :

« بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی »

« در سینه های مردم دانه زار ماست »

الساعه که مشغول نوشتن این سطورم بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۴ دسامبر ۱۹۶۷ (سوم دی ۱۳۴۶) است. در تلویزیون فرانسه دختر تصنیف خوان بسیار مشهور خودشان موسوم به میری ماتیورا نشان میدهند که در لباس بابانوئل باریش سفید و خرقه مخصوص بروی صحنه ظاهر گردید و تصنیفی از تصنیفهای میلاد را با آن آوازی که دنیائی را محظوظ ساخته خواند و از طرف هموطنانش دسته گل سرخی از همان گل سرخی که بنام او یعنی گل سرخ میری ماتیورا نام داده‌اند باو دادند و او نیز این عید سعید را بهموطنانش مبارکباد گفت و من نیز ازین راه دور این عید را و هر عید سعید دیگری را بهموطنان مبارکباد میگویم و میافزایم که :

« فیض روح القدس از باز مدد فرماید »

« دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد »

این ایام مشغول مطالعه کتاب بسیار ممتاز و آموزنده و دلپذیر و آمریکا